

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره نهم، زمستان ۱۳۸۹ و بهار ۱۳۹۰: ۱۰۲-۸۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۳/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۳/۲۵

بحران دولت- ملت و آینده احتمالی آن

ایوب امیرکواسمی*

چکیده

تحولات موجود حاکی از آن است که دولت- ملت توجیه‌پذیری عملکرد خود را از دست می‌دهد؛ زیرا چنانچه وظایف اساسی این قبیل دولت‌ها، حفظ ایدئولوژی، اقتصاد، فرهنگ و... در سطح ملی باشد؛ امروزه، چنین کارکردهایی با فرایند بحران مواجه شده است و دولت‌های ملی نمی‌توانند سیاست‌های دلخواه خود را در عرصه‌های ملی کاملاً اعمال نمایند. با این وجود در رویکرد کارکردگرایی، ماندگاری نهادها، منوط به کارکرد آنها است. بنابراین، پس از این، بقاء نهاد دولت- ملت، نامفهوم خواهد شد. هدف اساسی این مقاله، بیان آینده احتمالی دولت‌های ملی و جانشین آنها است. نگارنده برای تبیین این موضوع از روش استدلالی بهره می‌گیرد. نتایج این مقاله شامل دو نکته مهم است: تکوین دولت‌های ایالتی و شکل‌گیری نظام سیاسی جهانی بر مبنای دموکراسی.

واژه‌های کلیدی: دولت- ملت، دولت ایالتی، قومیت، سیاست جهانی، دموکراسی جهانی.

با فروپاشی جهان دوقطبی که در سال ۱۹۸۹م. روی داد، دنیای سوسیالیسم با انحلال مواجه شد؛ در ضمن شکل‌گیری تحولات جدید که تحت عناوینی چون فرامدرنیته، فراصنعتی، جامعه انفورماتیک و ... از آن یاد می‌شود، جهان کنونی متحول شد. یکی از پیامدهای این امر، دگرگونی عملکرد دولت-ملت^۱ است که در حال حاضر واحد تشکیل دهنده نظام جهانی است. بنابراین صاحب‌نظران، از اوایل دهه نود به این سو در خصوص آینده احتمالی این‌گونه دولت‌ها نظریه‌پردازی کردند اکثر آنها بر این نکته تأکید داشتند که بعد از این، واحدهای بین‌المللی مذکور، دیگر نمی‌توانند هدفمند عمل کنند و آن کارکردی را که نزدیک به چهار سده در خصوص وحدت‌بخشی به آحاد ملت و نظم جهانی داشتند، تداوم بخشند. با این وصف، از بدو پیدایش انسان سیاسی، اشکال مختلفی از دولت‌ها، نظیر دموکراسی‌های قبیله‌ای، دولت شهرها و امپراتوری‌ها ظهور کرده‌اند و قرن‌ها توانسته‌اند قلمرو خود را اداره کنند؛ در حالی که امروزه از آنها اصطلاحی بیش به جا نمانده است. لذا اگر اصل تغییر و دگرگونی را بپذیریم، آن وقت قبول این واقعیت ناگزیر است که دولت-ملت، ماندگار و ابدی نیست و روزی با افول مواجه خواهد شد. بنابراین، آنچه می‌تواند پرسش این نوشتار باشد، چگونگی تشکیل دول جایگزین به جای دولت‌های یاد شده است که پاسخ به آن، بنا به دلایلی چون اصل عدم قطعیت هایزنبرگ^۲ در علوم محض و عدم پیش‌بینی برخی تحولات و متغیرها در علوم انسانی، بایستی بر اساس احتمالات باشد که در آن، وقوع رویدادها از یک نسبت $1/n$ پیروی می‌کند که n تعداد گزینه‌ها و یک، رقم رویداد است. شایان توجه است که اصل احتمالات، مبنای همه علوم است، فقط تفسیر در مورد آن نسبت به شاخه‌های علمی متفاوت است؛ به‌عنوان مثال در علوم محض، احتمال خطا یک درصد و در علوم انسانی پنج درصد است. بنابراین، اگر الگوی کنونی جهانی، یعنی دولت-ملت فرو ریزد، به تعداد n جایگزین قابل تصور است که به نظر نگارنده، امکان بروز یک دولت جهانی دموکراتیک بیشتر محتمل است؛ چون وجود برخی قراین که به جزئیات آن در مباحث استدلال فرضیه پرداخته خواهد شد، موجب این چنین موضع‌گیری می‌شود. از این رو فرضیه خود را بر این اساس بنا می‌نهمیم که آینده کره خاکی را یک حکومت جهانی بر مبنای دموکراسی اداره خواهد کرد و انگیزه این چنین تحقیق و ادعا، یافته‌های معاهده لیسبون است که حاکی از کم‌رنگ شدن مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و نمادهای ملی در بین نسل نو پای اروپا است؛ (جونز، ۲۰۰۸: ۴-۱). آنچه این مقاله را از بررسی‌های مشابه مجزا می‌کند، تأکید آن بر کاهش نقش سه عملکرد ایدئولوژیکی، اقتصادی و فرهنگی دولت-ملت است. به همین منظور نخست به تعاریف عمده در

1. Nation- State

2. Uncertainty Principle of Heisenberg

عرصه دولت-ملت می‌پردازیم و سپس چالش‌های آن را بررسی می‌کنیم، در نهایت با عرضه استدلال، مواضع مطرح شده توجیه خواهد شد.

تعریف دولت - ملت و تاریخچه مختصر آن

یکی از دستاوردهای معاهده وستفالی^۱، نهاد نوپای دولت-ملت بود که در حال حاضر اصلی‌ترین بازیگر روابط بین‌الملل و یگانه واحد نظام جهانی است که از نظر تعریف عبارت است از مدل سیاسی که اقتدار آن برگرفته از ملت باشد (مکلین، ۱۹۹۶: ۳۳۱). از نظر تاریخی، اولین دولت مدرن ملی در قرن هفدهم در بریتانیا ظهور کرد. انقلاب ۱۷۷۶م. آمریکا و ۱۷۸۹م. فرانسه، حوادث برجسته‌ای در تاریخ رشد ملی‌گرایی چند قومی در ایالات متحده آمریکا و تک قومی در فرانسه هستند (کوهن، ۱۹۶۵: ۱۷). مبانی دولت‌های یاد شده را بایستی در محتوای معاهده ۱۶۴۸م. وستفالی که توانست جنگ‌های سی ساله اروپا را با یک سند حقوقی پایان دهد، جست‌وجو کرد. پیمان ذکر شده برای دولت‌های متعهد، خواه کاتولیک باشند خواه پروتستان، یا از نظر سیاسی طرفدار موناشری باشند یا جمهوریت، حقوق مساوی در نظر گرفت و به تبع آن حاکمیت در قلمرو معینی را قانونی کرد. از این گذشته نقش تعیین‌کننده دولت در اقتصاد، کنترل و جهت‌دهی در امور مربوطه از الزامات سند فوق‌الذکر بود. ضمناً چارچوب روابط بین‌الدول که قبلاً از سوی کلیسا تعریف و تعیین می‌شد با پیدایش معاهده یاد شده به حقوق بین‌الملل واگذار گردید (صلح وستفالی)^۲. شاید به این دلیل هرگز ادعا می‌کند که حقوق بین‌الملل به شکل روز افزونی، داشتن قلمرو ملی را مشروعیت می‌بخشد (هرتز، ۱۹۶۱: ۸۴-۸۰). یکی از مهمترین منابع حقوق بین‌الملل، معاهدات است که وستفالی از این منظر به دلیل مشخص کردن سرزمین‌های معین، در شکل‌گیری دولت-ملت تأثیر فراوان گذاشت. با بروز ناسیونالیسم، نخست اروپا و آمریکا، سپس آسیا و آفریقا با این جنبش‌ها مواجه شدند که سرانجام در دهه‌های شصت میلادی اکثر کشورهای جهان به حاکمیت ملی دست یافتند. فالك^۳، یکی از عوامل فروپاشی امپراطوری‌ها را گسترش جریان یاد شده می‌داند (فالك، ۲۰۰۴: ۲۲۸). از دیدگاه جامعه‌شناختی، این نوع دولت‌ها در بستر مدرنیته نشو و نما یافتند که برگرفته از انقلاب صنعتی و اندیشه‌های حقوق طبیعی و فردگرایی بود. با بروز جامعه فرامدرنیته، این سؤال مطرح می‌شود که آیا دولت‌های مزبور می‌توانند همچنان به حیات خود ادامه دهند؟ در این خصوص، دو گروه از نظریه‌پردازان نظریاتی داده‌اند که در ادامه خلاصه آنها بررسی می‌شود.

1. Westphalia
2. Peace of Westphalia
3. Falk

مدافعان بقاء دولت - ملت

در مباحث تاریخی فوق، این نکته مطرح شد که دولت-ملت محصول مدرنیته است و برخی از متفکران آن را پروژه‌های ناتمام قلمداد می‌کنند^(۱)، با این یادآوری که از عمر این دولت‌ها در کشورهای آسیایی، آفریقایی، آمریکای لاتین و خاورمیانه نزدیک به نیم قرن سپری شده است و بسیاری از ملیت‌ها در جهت دستیابی به دولت-ملت مبارزه می‌کنند. علاوه بر این، ادغام در حکومت جهانی، از اختیارات دولت‌های ملی است، به گونه‌ای که امضای معاهده‌ی لیسبون جهت برچیدن حکومت‌های ملی یا عضویت در نفتا^۱ در دایره‌ی صلاحیت این قبیل دولت‌ها است؛ به همین دلیل، برخی صاحب‌نظران همانند ساموئل هانتینگتون^۲، روگر سراتون^۳، بروس پورتر^۴ و فیلیپ بابیت^۵ و... از ادامه‌ی حیات دولت-ملت دفاع می‌کنند. هانتینگتون در اثر جنجال‌آفرین خود یعنی «ستیز تمدن‌ها» استدلال می‌کند که با پایان جنگ سرد، نزاع ایدئولوژیکی جای خود را به برخورد‌های مذهبی و فرهنگی خواهد داد که در چنین وضعی گذار به یک حکومت جهانی دموکراتیک قابل تصور نیست^(۲). روگر تحت تأثیر اندیشه‌های ماکس وبر به این نکته اشاره می‌کند که پیشرفت‌های فناورانه به اندازه‌ی اندیشه‌ها در تغییرات بنیادی جهان مؤثر نیستند؛ به عبارت دیگر، وی بر اهمیت نقش اندیشه‌ها در تغییرات بنیادی جهان تأکید بیشتری دارد. او خاطر نشان می‌سازد که محور فعالیت‌های غرب بر مشروعیت، قانون، ارتباطات، فناوری، بانکداری و... استوار است که همگی اینها مبانی فردی دارند. بنابراین، یگانه ساختار سیاسی متناسب با این فعالیت‌ها، همان دولت‌های ملی است که بر اساس فرد، قانون و وفاداری به سرزمین طراحی شده‌اند. در مقابل، به اعتقاد روگر، اسلام بر پایه‌ی اندیشه‌ی استوار است و پیروان آن را امت تشکیل می‌دهند که صرفاً در جهت گسترش دارالاسلام در سطح جهانی تلاش می‌کنند؛ به همین دلیل، غرب می‌تواند با توسل به دولت-ملت در مقابل بسط آن موضع‌گیری کند^(۳). پورتر تحولات اخیر را در جهت بقاء دولت-ملت می‌بیند. او معتقد است که مبانی دولت‌های کنونی، ستیز علمی است که دوام دولت‌های ملی را ناگزیر می‌سازد. همین طور بابیت، دولت‌های امروزی را دولت بازار می‌نامد که در آن منافع یک ملت مطمح نظر است؛ لذا در افکار وی جایی برای دولت جهانی وجود ندارد (کیتد، بی، ۲۰۰۶).

-
1. NAFTA: The North American Free Trade Agreement
 2. Samuel Huntington
 3. Roger Scruton
 4. Bruce Porter
 5. Philip Bobbit

مدافعان فنای دولت - ملت

از دهه نود به این سو، در حوزه صنعت و فناوری، به ویژه در عرصه فنون و ارتباطات، تحولات گسترده‌ای روی داد که سبب گسترش تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری‌های خرد و کلان در نواحی مختلف جهان، بسط فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی و به‌طور خلاصه تغییرات بنیادی در شیوه تولید گردید و در نتیجه آن اقتصادهای ملی به سمت و سوی جهانی شدن سوق یافتند. علاوه بر این همکاری‌های بین‌المللی، نقل و انتقالات سریع کالا و رفت و آمدهای جهانگردی، شیوع بیماری‌های مسری همانند ایدز و ویروس‌های مختلف را در گوشه و کنار جهان شدت بخشیده است. همچنین، گرم شدن کره خاکی و تخریب روز افزون محیط زیست، چاره‌اندیشی همه جانبه ملل را می‌طلبد. شبکه‌های اینترنتی، ماهواره‌ای و نظیر آنها، مرزهای فرهنگی را در می‌نوردند و از سوی دیگر معاهدات بین‌المللی در خصوص حقوق بیگانگان به‌خصوص درباره پناهندگان سیاسی و مهاجران غیر قانونی و نیز نشر و اشاعه گفتمان حقوق بشر، موجب پیدایش شهروند جهانی و جامعه مدنی فرامرزی می‌شوند که به مثابه کارگزاران جدید در کنار دولت - ملت قرار می‌گیرند. در چنین وضعی عرصه عمل دولت - ملت‌ها محدود خواهد شد: در این باب وان کرویلد^۱ در اثری تحت عنوان پایان «دولت - ملت» خبر از افول آن می‌دهد؛ وی با الهام از عقاید نیچه^۲ مبنی بر اینکه زمانی علم و عقلانیت به تباهی کشانده شد که با قدرت ماوراءالطبیعه سهیم گشت، بروز شرکای جدید در کنار دولت - ملت را عامل نابودی آن ارزیابی می‌کند؛ زیرا این شرکای نوپا به قدرت انحصاری آن خاتمه دادند. لذا در ذیل بحران‌های یاد شده دولت - ملت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحران‌های عملکردی دولت - ملت

از دیدگاه عملکردگرایی، هر پدیده تا زمانی می‌تواند به موجودیت خود تداوم بخشد که وظایف خود را بدون ضعف و اختلال انجام دهد و اگر دولت - ملت به‌عنوان یک نهاد نتواند بر کارکردهای هدفمند خود جامه عمل بپوشاند، آنگاه علل وجودی آن قابل توجه نخواهد بود. لذا سؤال اصلی، درباره عملکرد این دولت‌هاست، به‌گونه‌ای که امروزه یعنی در عصری که سیاست جهانی می‌شود و جوامع نیز به سمت و سوی فرامدرنیته پیش می‌روند، دولت‌های مذکور از ایفای نقش‌های خود عاجز می‌مانند. لذا به نظر می‌رسد، سه کارکرد مهم این دولت‌ها، در حال حاضر با بحران و چالش مواجه است که در ذیل از آن سخن گفته می‌شود:

۱. **عملکرد ایدئولوژیکی دولت - ملت:** از لحاظ ایدئولوژیکی، دولت‌های ملی نسبت به زمان و مکان، عملکردهای مختلفی دارند؛ به‌عنوان مثال در جوامع مستعمراتی قرن بیستم، بسیج مردمان بومی علیه استعمار، بیشتر ملهم از ناسیونالیسم بود. ملی‌گرایی در موطن خود یعنی در غرب عمدتاً به دلیل دو کارکرد اهمیت داشت که یکی از آنها حذف نقش مذهب در زندگی اجتماعی و سیاسی بود که هم اکنون این عملکرد به گونه‌ای بنیادی دستخوش تغییر شده است؛ چون در هزاره سوم، جنبش‌های مذهبی و اصول‌گرایی رو به فزونی گذاشته است که بیانگر عدم کارایی ناسیونالیسم در برخورد با آنان است؛ و دیگری که عمدتاً در اواخر قرن نوزدهم و در جهان دو قطبی قرن بیستم خود را عیان کرد، مربوط به مقابله با جنبش‌های مارکسیستی بود؛ چراکه مطالعات این قبیل جریان‌ها بیشتر بر مبنای هویت طبقاتی تمرکز می‌یافت و ملی‌گرایی می‌توانست موجب تفرقه طبقه کارگر در سطح جهانی بر اساس هویت ملی باشد. در این باره بررسی آماری کارولین که حاکی از جنبه‌های کمی ستیز بین هویت طبقاتی و هویت ملی کارگران اروپا است، بر اساس نمودار نشان می‌دهد که تغییرات تعداد بین سال‌های ۱۹۷۰-۱۸۷۰ به نفع هویت طبقاتی کارگران رقم خورده است (وگلس، ۱۹۸۵: ۱۱۰)؛ ولی با فروپاشی جهان سوسیالیستی عملاً کارکرد ایدئولوژیکی دولت - ملت در قبال هویت طبقاتی معنا و مفهوم خود را از دست داد و به دلایل گوناگونی که در رأس آنها منافع کاپیتالیسم جهانی قرار دارد، هم اقتصاد، جهانی شد و هم نیروی کار؛ از این رو با جهانی شدن کارگران، جنبش‌های آنان نیز جهانی خواهد شد که در چنین وضعی فقط حکومت جهانی می‌تواند در مقابله با آن، نقش محوری ایفا کند (کای، ۲۰۰۰: ۷۱۵) نه دولت‌های ملی.

۲. **عملکرد فرهنگی:** یکی از موضوعات پیچیده در قلمرو علوم اجتماعی مربوط به گفتمان فرهنگ و جوانب مختلف آن است. وجود یک طیف وسیع از تعاریف فرهنگ که در پژوهش‌های کروب^۱ و همکارانش نزدیک به ۱۶۴ تعریف از آن گردآوری شده است، دشواری مطالعات فرهنگی را مضاعف کرده است^(۴). با این همه درباره نقش فرهنگ در ایجاد بسترهای اجتماعی، احساسات مشترک، رفتارهای مشابه و هویت همگن بین آحاد یک جامعه، کم و بیش اندیشمندان با هم همفکر هستند. از این گذشته، همه اعضای جامعه، صحت و سقم پدیده‌های اطراف خود را بر اساس آن سنجش و ارزیابی می‌کنند و حتی الگوی سیاسی حاکم بر سرنوشت خود را بر شالوده فرهنگ موجود بنا می‌نهند و در چارچوب معیارهای آن از نظام سیاسی اطاعت می‌کنند. ایدئولوژی‌ها در تحلیل نهایی، از زیرمجموعه‌های فرهنگی هستند؛ حال^۲ در مطالعات خود، فرهنگ را شامل ایدئولوژی‌های عملی می‌داند که جامعه، گروه یا طبقه‌ای را قادر می‌سازد تا

1. Krober

2. Hall

شرایط هستی خود را تجربه و تعریف و معنای آن را درک کند (هال، ۱۹۸۲: ۷). با این وصف، ملی‌گرایی به‌عنوان یک ایدئولوژی و نمود سازمان یافته آن یعنی دولت‌های ملی، تلاش خواهند کرد که برای حفظ موجودیت فرهنگی خود عملکرد لازم را نشان دهند؛ اما تحولات دهه‌های اخیر در عرصه ارتباطات و پیامدهای پسامدرنیسم، ماهیتاً با فرهنگ موجود و کارگزاران فرهنگی دولت - ملت‌ها در تعارض است که دلایل توجیهی آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

اولاً کارگزاران فرهنگی دولت - ملت‌ها، در عصر انقلاب انفورماتیک و رشد روزافزون ارتباطات به سهولت نمی‌توانند با نفوذ فرهنگ‌های بیگانگان مقابله کنند؛ برنامه‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های اینترنتی، گفتمان‌های مکتوب که از طریق رسانه‌های تصویری، صوتی و نوشتاری در اختیار جهانیان قرار می‌گیرد و بدین طریق فرهنگ‌های ملی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و بدینسان به انحصار فرهنگی دولت‌ها پایان می‌دهند.

ثانیاً با آغاز عصر فرامدرنیته، هویت‌جویی بر مبنای اصالت ماهیت انسان برجسته شده است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های فرهنگی عصر حاضر تأکید بر خواسته‌های انسان است که دور از باید و نبایدهای حاکم بر جامعه جریان می‌یابد؛ چنانچه اسکات لاش^۱ با توجه به رویکردهای فوکو^۲، لیو تارد^۳ و دلوز^۴، چارچوب فرهنگ عصر فرامدرنیته را ترسیم می‌کند و درباره هنر این عصر می‌نویسد: «... در عصر مدرنیته، در کل، هنرها از فرمالیسم تبعیت می‌کردند که در آن ماهیت انکار می‌شد و به جای آن، به آنچه که وحدت جامعه اقتضا می‌کرد، توجه می‌شد، به گونه‌ای که هنر، کارکرد تربیتی داشته باشد در حالی که در پسامدرنیسم، فرمالیسم قابل قبول نیست؛ بر عکس، این ماهیت است که خود را در عرصه‌های هنر به نمایش می‌گذارد...» (لاش، ۱۹۹۹: ۹۹). بنابراین اگر پسامدرنیسم را طرفدار هویت در نظر بگیریم، از این جنبه، اولین ضربه متوجه دولت - ملت خواهد شد که بیشتر هویت تصنعی دارد. اگر امروزه جنبش‌های قومی، مذهبی و نژادی فزونی یافته‌اند، مهمترین علل آن عدم کارکرد دولت - ملت در ایجاد وحدت است.

۳. عملکرد اقتصادی: یکی از شعارهای دولت - ملت‌ها، استقلال همه‌جانبه در حوزه‌های مختلف، به ویژه در مورد اقتصاد است؛ دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، سال‌های نهضت ملی کردن منابع در دولت - ملت به شمار می‌رود؛ بنابراین در عرصه اقتصادی تأکید بر منابع ملی و تولیدات داخلی از خصوصیات بنیادی این قبیل دولت‌ها محسوب می‌شود. با این وضع، گسترش شرکت‌های چند ملیتی و بروز نهادهای مالی جهانی همانند صندوق بین‌المللی پول و بانک

1. Scott Lash
2. Foucault
3. Lyotard
4. Deleuze

جهانی موجب شده است که عرصه حاکمیت ملی در خصوص اقتصاد روز به روز تنگ‌تر شود. بررسی‌هایی که هالی دی^۱ در سه کشور چین، اندونزی و کره جنوبی انجام داده است، به وضوح نشان می‌دهد که نهادهای مالی فوق، با توسل به اصلاحات دوره‌ای و سریع در کشورهای یاد شده، در خصوص مسائل مالی، قوانین ملی را جهت می‌دهند (هالیدی و کارو، ۲۰۰۷: ۱۱۵۳).

از سوی دیگر، بین‌المللی شدن تولید^۲ در سال‌های قبل از دهه شصت، به دلیل مغایرت با منافع ملی چندان معمول نبود؛ چون خلاف منافع ملی ارزیابی می‌شد. بررسی‌هایی که به همین منظور به عمل آمده به روشنی نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری خارجی از دهه‌های مذکور به این طرف رایج شده است. نتایج مقایسه‌های آماری درباره میزان سرمایه‌گذاری کشورهای OECD^۳ در جهان در حال توسعه، بیانگر وجود فاصله‌های نجومی میان این میزان‌ها، در سال‌های دهه شصت نسبت به دهه نود است (آلدسون، ۲۰۰۴: ۸۴). در بین‌المللی شدن تولید و سرمایه‌عوامل متعددی نقش داشته‌اند که از جمله آنها می‌توان از بحران‌های اقتصادی ناشی از کاپیتالیسم سازمان نیافته در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی و جهت‌گیری این نظام به بحران مذکور، مبنی بر تأکید ویژه بر استراتژی کنترل کارگران به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار و نیز از تضمین و افزایش سود سرمایه‌گذاری خارجی به‌عنوان عاملی دیگر یاد کرد که در مورد اخیر، آنچه برای آلدرسون ایجاد سؤال می‌کند، پذیرش برخی خطرات ناشی از اختلافات فرهنگی، زبانی، قومی، قانونی و فضای سیاسی و تحمل مجموعه‌ای از هزینه‌های ارتباطی و اطلاعاتی از سوی سرمایه‌گذاران خارجی برای انجام سرمایه‌گذاری در بیرون مرزها است (همان: ۹۱). او در پاسخ سؤال خود بر عامل سود، تأکید ویژه‌ای دارد؛ زیرا به نظر او در شرایط سوددهی یکسان، سرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند که درون مرزهای ملی سرمایه‌گذاری کنند (همان). به‌طوری که درباره انتقال سرمایه‌های صنایع پوشاک ایالات متحده آمریکا به مکزیک، این پرسش در محافل ملی به وجود آمد که در این نقل و انتقال، کدام طرف برنده و کدام یک بازنده است؟ از میان جواب‌های متناقض مطرح شده، آلدرسون از کشور انتقال دهنده سرمایه، به‌عنوان طرف برنده در این تبادلات یاد می‌کند؛ زیرا به اعتقاد او، امکان تولید کالای مرغوب در زمان کوتاه، صرف هزینه‌های کمتر برای تولید، از جمله سطح پایین دستمزدها و ... همگی به نفع صادرکننده سرمایه است (اسکرانک، ۲۰۰۴: ۱۵۶-۱۳۵). افزون بر این، فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی نیز در جهانی شدن اقتصاد، مؤثر است. این شرکت‌ها از دهه نود شروع به کار کردند و در دهه‌های اخیر دامنه تلاش خود را گسترش دادند و بر روند جهانی شدن اقتصاد سرعت بخشیدند که به تبع این فرایند، نیروهای بازار داخلی

1. Halliday

2. The Internationalization of Production

3. Organization for Economic Co- Operation and Development

کنترل شده و نیاز به صادرات که به سهولت از سوی دولت - ملت قابل کنترل بود، کاهش یافته که همگی آنها موجب کم رنگ شدن نقش دولت‌های ملی در اقتصاد گردیده است. شایان ذکر است که قدرت قابل ملاحظه این شرکت‌ها، آنان را قادر می‌سازد که در تغییر نظام‌های سیاسی، سمت و سو بخشیدن به حرکت سرمایه‌ها در سطح بین‌المللی و تخریب و تضعیف ژرف فرهنگ‌های ملی تأثیرگذار باشند که مورد اخیر با توجه به مالکیت تقریباً انحصاری رسانه‌های صوتی و تصویری از سوی این شرکت‌ها عملی تر می‌نماید (مکلین، ۱۹۹۶: ۳۲۹). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که یکپارچه شدن اقتصاد جهان، باعث شده که رفاه مادی مردم در سراسر جهان، نه به وسیله حکومت‌های ملی بلکه از طریق تصمیمات سرمایه‌گذاران فراملی، رقم خورد.

علاوه بر موارد فوق، چالش‌های دیگری، این دولت‌ها را در تنگنا قرار داده است که همه این موارد در مجموع، ناامیدی در قبال اداره کشورهای ملی را افزایش می‌دهند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: رشد روزافزون تروریسم، خشونت، تجاوز نظامی، ناامنی در بین شهروندان جامعه، تعارض نظام حقوق بشر با حقوق ملی که در اکثر مواقع با عقب نشینی به نفع اولی همراه است، تهدید یکپارچگی دولت - ملت‌ها از طریق بروز جنبش‌های قومی، نژادی، مذهبی، فرهنگی و به ویژه قرائت جدید از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که به تجزیه دول مذکور شتاب بیشتری می‌بخشد. به علاوه، تکوین سازمان‌های غیر دولتی و ایجاد یک شبکه جهانی از سوی این سازمان‌ها همانند مدافعان حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل، طرفداران صلح و طرفداران محیط زیست و ... که عمدتاً سازمان‌هایی مردم نهاد و جهانی هستند، همگی نمودهایی از بسترسازی در مورد همگرایی به حساب می‌آیند. گسترش فقر جهانی که امروزه نیمی از مردم کره خاکی را محکوم کرده - به‌گونه‌ای که روزانه با دو دلار آمریکایی یا کمتر از آن گذران زندگی می‌کنند - و علل بی‌شمار آن، از دیگر مسائل مطروحه در این عرصه است که ذهن بسیاری از افراد و صاحب‌نظران را به خود مشغول ساخته است؛ به‌عنوان مثال، فلورینی ریشه‌های این پدیده را در سیاست‌های جوامع توسعه‌یافته جست‌وجو می‌کند که به نظر او این امر، خود، عامل رنج آحاد جوامع پیشرفته است. مضافاً بینش نسل‌های جدید نیز به گونه‌ای ریشه‌ای در حال دگرگونی است. امضاء کنندگان معاهده لیسبون به‌عنوان نمایندگان این نسل متعهد می‌شوند به هیچ وجه اجازه ندهند که ارزش‌ها یا نمادهای ملی رواج یابند یا احزابی جهت واگرایی فعالیت کنند (جونز، ۲۰۰۸: ۴-۱). تمامی این مسائل به‌طور آشکار یا ضمنی، حکایت از وجود بحران‌های عملکردی دولت - ملت‌ها و ناتوانی آنان در حل این چالش‌ها با توسل به امکانات ملی دارد که این امر، به نوبه خود بقای دول موجود را شدیداً زیر سؤال برده و در نتیجه لزوم اقدامات جمعی در سطح فراملی را به ذهن القاء می‌کند و تأسیس یک حکومت جهانی بر مبنای دولت‌های ایالتی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند (فلورینی، ۲۰۰۳: ۶-۱۹۵).

آینده احتمالی دولت - ملت

از اوایل دهه نود، نظریه‌هایی در خصوص آینده دولت‌های ملی مطرح گردید که یکی از آنها مربوط به مواضع مک‌گرو^۱ است. وی از پنج مدل احتمالی سخن می‌گوید که می‌توان آنها را بدین ترتیب ردیف کرد: ۱- سیطره ناامنی بر جهان؛ بحران جمعیتی، اقتصادی، زیست محیطی که پیامدهای آن فروریزی بالقوه امنیت جهانی است. ۲- پیدایش جهان دو تیره که در یکسوی آن طرفداران دولت-ملت و در سوی دیگر آن حامیان کارگزاران حکومت جهانی، قرار خواهند گرفت. ۳- برتری جویی و ستیز رقابتی به منظور چیره‌شدن بر کره خاکی. ۴- بروز همگرایی جدید اجتماعی و لزوم مدیریت جهانی آن. ۵- گذار به سیاست جهانی^(۵). دو مدل اول، بیشتر تداعی‌کننده خلأ و بی‌ثباتی است که انسان‌ها از آن گریزانند؛ لذا در دراز مدت قابل تصور نیست. مدل سوم هم، با سیاست یک جانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا، نزدیک به دو دهه تجربه شد و چندان نتیجه‌بخش نبوده است. هام^۲ دلایل توجیهی این امر را به شکل زیر تشریح می‌کند:

«۱. بخش گسترده‌ای از جوامع بشری با سیاست‌های تک جانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا چالش دارند؛ مواضع سرسخت اسلام‌گرایان در مقابل سیاست‌های قدرت‌مدار این کشور، بروز حکومت‌های چپ‌گرا در آمریکای لاتین و مقابله شدید با ذهنیت نومحافظه‌کاران در گوشه و کنار کره خاکی، علناً نشان از این چالش دارند. در منطقه بالکان نیز، حمایت‌های ناپایدار از انقلابات دموکراتیک کشورهای آسیای میانه، به‌خصوص در مورد گرجستان و اکراین، دولت آمریکا را در این نقطه از جهان بی‌اعتبار ساخته است. به‌عنوان شاهد آخر، پیمان شانگهای، بیانگر عدم توافق اعضای آن با سیاست‌های تمامیت‌خواهی آمریکا است» (هام، ۲۰۰۷: ۱۲-۱).

۲. بروز بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، ایالات متحده آمریکا را در آستانه درگیری‌های داخلی قرار داده است. بیش از چهل میلیون نفر زیر خط فقر به سر می‌برند. افت روز افزون ارزش دلار، قدرت خرید شهروندان آمریکایی را تحت‌الشعاع قرار داده است. تلاش‌های نزدیک‌ترین حامی سیاست‌های آمریکا، یعنی بریتانیا در تغییر ذخایر ارزی از دلار به سمت یورو و موضع‌گیری بیشتر کشورهای صادرکننده نفت علیه دلار، شواهدی دیگر بر این مدعاست (همان: ۹). جابه‌جایی منطقه ثروت و قدرت از اروپا به آسیا و از آتلانتیک به پاسفیک نیز همه معادلات اقتصادی را به ضرر غرب که در رأس آن آمریکا قرار دارد، رقم می‌زند (بیلتن، ۱۹۹۶: ۴۹). علاوه بر این، مسیحیان اصول‌گرا با توسل به جنبش‌های بنیادگرایی، در قبال قطبی شدن وضع اقتصادی و اجتماعی اعلان موجودیت کرده‌اند؛ به‌طوری که صاحب‌نظران در این زمینه بر این باورند که اصول‌گرایان مسیحی در صدد هستند مذهب خود را بسط داده و اجازه ندهند خلاف موازین آن

1- McGrew

2. Hamm

عمل شود (اوپلو، ۱۹۹۹: ۱۲۴). نهایتاً بخشی از جوانان این کشور، به‌عنوان جمعیت فعال هر سرزمین یا در زندان هستند یا تحت نظارت‌های امنیتی به سر می‌برند (هام، ۲۰۰۷: ۹).

۳. با شکل‌گیری و توسعه نگرشی مبتنی بر نفوذ کشورهای ثروتمند در سازمان‌های جهانی و استفاده ابزاری از این سازمان‌ها در راستای منافع خود، می‌توان نتیجه گرفت که در چنین وضعی ایالات متحده آمریکا قادر نیست رهبری جهان را به عهده گیرد ولی می‌تواند به‌عنوان یک دولت-ملت، در دموکراسی جهانی مشارکت کند. شکل‌گیری این آگاهی، در بین کشورهای در حال توسعه، نسبت به سازمان‌های اقتصادی و مالی بین‌المللی، به میزانی است که در گردهمایی دوحه که در دسامبر ۲۰۰۵ به دنبال تصمیمات نشست هنگ کنگ، (درباره کمک کشورهای توسعه‌یافته به ممالک در حال توسعه) برگزار شده بود، بسیاری از کشورهای شرکت‌کننده، علناً علیه سازمان تجارت جهانی شعار دادند و آن را منتفی اعلام کردند (همان).

با این وجود، به نظر می‌رسد که دو مدل دیگر مک‌گرو، یعنی شکل‌گیری یک همگرایی جدید در سطح جهانی و گذار به سیاست جهانی تا حدودی با هم قابل جمع هستند؛ زیرا در تحلیل نهایی بدون همگرایی سیاست جهانی امکان‌پذیر نیست؛ لذا آنچه که در این باره نیاز به تبیین دارد، ماهیت سیاسی مدیریت جهانشمول است که بر اساس فرضیه این نوشتار احتمالاً یک حکومت جهانی بر مبنای دموکراتیک خواهد بود که دلایل توجیهی آن بررسی می‌شود.

دلایل گذار به حکومت جهانی

با جهانی شدن اقتصاد لیبرالیستی، بسترهای مناسب حکومت جهانی تکوین یافت. نظام‌های اقتصادی همگن اقتضاء می‌کنند که رژیم‌های سیاسی نیز متجانس شوند؛ زیرا در غیر این صورت بازتولید آن در دراز مدت دشوار می‌شود؛ این پروژه لیبرالیسم است که مصمم است برتری‌خواهی خود را جهانی سازد. با این یادآوری که در مدل مک‌گرو، تردید در مورد رجحان‌خواهی ایالات متحده آمریکا- که بر اساس سیاست خارجی یک جانبه‌گرایی قرار گرفته است- بدین لحاظ بود که در آن امتیازجویی یک ملت که به‌گونه برهنه‌ای مطرح می‌شد، مد نظر بود که در نتیجه آن ملل مختلف علیه این کشور تحریک شدند؛ در حالی که برتری‌جویی ایدئولوژیکی با سلطه‌خواهی برهنه لاقط در اذهان مردم قابل جمع نیست؛ این صاحبان افکار هستند که می‌توانند بین آن دو رابطه برقرار کنند. قدرت بدون لفافه، در هر زمان و مکان، مشروعیت حکمرانان را به خطر انداخته است؛ اما باید اشاره کرد که لیبرالیسم با یک بحران نیز مواجه است. بنا به ادعای والرشتاین^۱، حاکمیت بلامعارض این جریان فکری از سال ۱۷۸۹ آغاز و تا سال ۱۹۸۹ تداوم یافت. این نحله، نزدیک به دو سده با سوسیالیسم در مبارزه بود که با انحطاط جهان سوسیالیستی،

مواضع آن معنای خود را از دست داد (والرشتاین، ۱۹۹۲: ۹۶-۸). بنابراین، لازم بود که لیبرالیسم برای استمرار بخشیدن به حیات خود به ستیز قومیت‌ها دامن زند و جهان، اتمیزه شود و بدین ترتیب زمینه‌های حکومت جهانی لیبرالیسم هموار گردد. مادلسکی^۱ در این باره نخست اذعان می‌کند که عمر دولت-ملت به مرحله پایانی خود رسیده است و شکی نیست که جایگزین این امر یک حکومت جهانی خواهد بود؛ وی استدلال می‌کند که آرزوی دستیابی به سیطره جهانی از روزگاران قدیم در بین برخی از رهبران وجود داشته است. اولین بار این مغول‌ها بودند که در سال ۱۲۰۰ میلادی اقدام به جهانگشایی کردند. از سال‌های ۱۶۴۰ به بعد، بریتانیا گام‌های اساسی در تسلط بر جهان برداشت. مدل دولت-ملت، از طریق کشور نامبرده به اقصی نقاط جهان انتقال یافته است و با جهانی شدن سیاست در سال‌های ۲۰۸۰، دنیا شاهد یک حکومت جهانی خواهد شد (مادلسکی، ۲۰۰۵: ۱۲-۱). فقط به همان اندازه که برخی گرایش به حکومت جهانی دارند، در مقابل آنها نیز یک عده مخالف این‌گونه حکومت‌ها خواهند شد، به طوری که از قرن هفدهم تا به امروز توسل به سیاست توازن قوا^۲ یا تأکید مجامع بین‌المللی به حفظ وضع موجود^۳، صرفاً به لحاظ مقابله با قدرت‌های تمامیت‌خواه جهانی بوده است. با این اوصاف، مادلسکی خاطر نشان می‌سازد که پذیرش مدل جهانی فاقد سلسله مراتب قدرت، ساده‌لوحانه خواهد بود؛ زیرا در نهایت این قدرت است که ایجاد حق می‌کند و لذا جابه‌جایی قدرت بدون کارگزار قابل تصور نیست و کسی می‌تواند هدایت این روند را عهده‌دار شود که توانایی جمعی در سطح جهان داشته باشد و ماهیت آن اقتضاء می‌کند که در رأس جهان قرار گیرد؛ بنابراین در روند موجود، جنگ بر سر دموکراسی نیست، بلکه به لحاظ دستیابی به اریکه قدرت جهانی است (همان). در واقع با کمی تأمل در نگرانی‌های او، می‌توان گفت که نگرش وی، از رویکرد فیلسوفانی چون کنت، کانت، هگل، مارکس و برخی جامعه‌شناسان خطی و تکاملی الهام گرفته است که مدعی بودند سرانجام تمدن علم‌محور بر مدنیت‌های سنتی و تجدیدستیز حاکمیت خواهد یافت؛ گرچه بحران در عقلانیت و پیدایش جنبش‌های هویت‌خواهی، این‌چنین نگرشی را با شک و تردید مواجه می‌سازد؛ اما نباید فراموش کرد که غرب از فرهنگ‌های محلی، جنبش‌های قومی و نژادی به ویژه با تأکید بر بیانیه جهانی ۱۹۹۲ سازمان ملل متحد، مبنی بر محترم شمردن حقوق اقلیت‌های قومی، ملی، مذهبی و زبانی^۴ جانبداری می‌کند؛ چنانکه شورای اروپا برای تحقق جامعه باز، لحاظ کردن حقوق اقلیت‌های قومی، نژادی و این قبیل تمایزات را لازم می‌بیند که این امر، یکی از مایه‌های تشویق مطالبات قومی و نژادی است. از سوی دیگر، امروزه تنها

1. Modelski

2. Balance of Power

3. Status- quo

4. Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities

گروه‌هایی که به راحتی می‌توانند سازمان یابند، قومیت‌ها و نژادها هستند که به لحاظ روابط تباری به سهولت اعلان همبستگی می‌کنند و به آسانی اعتراضات را جهت داده و پیوندهای عاطفی خود را بازتولید می‌کنند. در این باره نگرش وایمر^۱ قابل توجه است. نامبرده از دو رویکرد سازنده‌گرایی^۲ و کهن‌گرایی^۳ به لحاظ اینکه آن دو در تبیین دلایل حصر اجتماعی^۴ قومیت‌ها و شرایط بازتولید پیوندهای قومی طفره رفته‌اند، خرده می‌گیرد و سعی می‌کند که به چگونگی آن پاسخ دهد. وی استدلال می‌کند که راز بقای قومیت و مرزبندی‌های دقیق را باید در کشمکش‌ها و حتی مذاکرات بازیگران اجتماعی اقوام جست‌وجو کرد (وایمر، ۲۰۰۸: ۹۷۰). به نظر نگارنده این سطور، وایمر، با نگرش سازنده‌گرایی به مسئله نگرسته؛ زیرا از محتوای گفتمان وی چنین برداشت می‌شود که این بازیگران اجتماعی اقوام هستند که به آن جهت بالنده یا میرنده می‌دهند. با این همه تأکید وایمر به مسئله مهم است، زیرا در تحلیل نهایی، این بازیگران هستند که در راستای منافع خود به قوم و نژاد جهت خواهند داد که یکی از آثار آن بسط تجزیه‌طلبی در کشورهای چند قومی است که گوت لیب^۵ به آن اشاره می‌کند. او معتقد است که جای دولت-ملت را بر اساس ملی‌گرایی قومی، دولت‌های ایالتی^۶ خواهند گرفت که در آن باید مسائل سرزمین به نفع جمعیت ساکن که ریشه در آن آب و خاک دارند، به خوبی تعریف شود (گوتلیب، ۱۹۹۴: ۱۰۵). نامبرده بر این باور پافشاری می‌کند که هر قومیت باید یک دولت داشته باشد؛ چون ملت بر مبنای قوم متجانس، پایداری صلح را تضمین خواهد کرد (همان). در حال حاضر اکثر کشورهای ملی، مرکب از اقوام مختلف هستند؛ بنابراین، این قبیل جوامع تحت تأثیر هویت‌خواهی با روند تجزیه مواجه خواهند شد که در نتیجه آن دولت‌های کوچک دنیا را فراخواهند گرفت. باید یادآور شد که در سال‌های جنگ جهانی دوم، فقط ۵۰ کشور رسمی در دنیا وجود داشت، اما هم‌اکنون تعداد آنها به ۱۹۵ کشور می‌رسد. لذا می‌توان پذیرفت که تعداد دولت‌ها متغیر است؛ بنابراین پیدایش دولت‌ها بر اساس قومیت‌ها، تعداد آنها را بیشتر، ولی اندازه و توانایی آنها را کمتر خواهد کرد که یکی از نمودهای آن یوگسلاوی سابق است که با بروز جنبش‌های قومی، کشورهایایی چون، صربستان، کرواسی، بوسنی و هرزگوین، مونته‌نگرو، اسلووانی و مقدونیه به وجود آمد. در فدرالیسم بلژیک، سه قومیت، فرانکوفون^۷، والون^۸ و

1. Wimmer
2. Constructivism
3. Primordialism
4. Social Closure
5. Gottlieb
6. Statehoods
7. Francophone
8. Walloon

فلاندرها^۱ که به زبان آلمانی تکلم می‌کنند از هم‌اکنون دولت ملی را به چالش فرا می‌خوانند؛ چون قومیت‌ها تأمین امنیت ملی را در قلمرو حاکمیت فدرال می‌دانند اما مسائل استخدامی را در قلمرو گروه‌های قومی در نظر می‌گیرند و از این لحاظ شکاف‌ها و اختلافاتی میان آنان مطرح است که راه حل آن، تشکیل دولت‌های ایالتی بر مبنای قومیت است (کوپرز، ۲۰۰۶: ۴۴). آن^۲ مدعی است که چنین کشورهای ذره‌ای، از حل و فصل برخی مشکلات اقتصادی و مسائل اشتغال خود ناتوان‌اند و به ناچار زیر سقف یک حکومت جهانی قرار می‌گیرند (فلورینی، ۲۰۰۳: ۱۹۲). شاید بهترین مثال برای این روند، کشورهای اتحادیه اروپا باشند که در آستانه تبدیل به دولت‌های ایالتی قرار دارند (جونز، ۲۰۰۸: ۴-۱). از دستاوردهای معاهده ۲۰۰۷ لیسبون که از ۲۷ عضو اتحادیه اروپا به غیر از ایرلند، همگی آن را با رعایت کامل اصول دموکراتیک پذیرفته‌اند، پایان‌دهی به دولت‌های ملی و ایجاد ایالات متحده اروپا است. لذا با اجرای آن، دولت-ملت در اروپا، فقط در صفحات تاریخ خواهد ماند. به قول جونز^۳، اگر تجلی حاکمیت ملی از طریق کنترل کنترل حوزه‌های اقتصادی، نظام عدالتی، دفاع و امور داخلی و... باشد، با امضای این معاهده، همگی آنها در اختیار دولت اتحادیه قرار خواهد گرفت (همان). حال اگر در مورد پیدایش ایدئولوژی‌های سده اخیر تعمق کنیم، خواهیم دید که جریان‌هایی چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، کمونیسم و... دارای منشأ اروپایی‌اند که از آنجا به سراسر گیتی انتقال یافته‌اند؛ لذا به نظر می‌رسد که حکومت جهانی به سبک دموکراسی نیز از سوی همین اروپائیان به جهانیان عرضه شود؛ در واقع این شهروندان قاره اروپا هستند که پابندی چندانی به ارزش‌های فرهنگ ملی ندارند. در جدول ذیل «فاصله‌سنجی» تبارهای موجود در ایالات متحده آمریکا مورد سنجش قرار گرفته که از بین آنها این تبارهای اروپایی است که به میزان ۷۵٪ از پیوندهای فرهنگی تبعیت نمی‌کنند.

نمودار میزان خام زناشویی درون‌گروهی در بین تبارهای ایالات متحده آمریکا

تبار	میزان زناشویی
آفریقایی	٪۹۵
آمریکایی بومی	٪۹۵
آمریکایی لاتین	٪۶۵
آسیایی	٪۷۵
اروپایی	٪۲۵

Source: From Class to Culture, p.412

1. Flanders
2. Ann
3. Jones

در ارقام فوق، ضعیف‌ترین پیوند متعلق به تبارهای اروپایی است؛ لذا از آنجا که نزدیک به چهار سده است که ایدئولوژی‌های جهان از اندیشه‌های صاحب‌نظران اروپا مایه می‌گیرد، بنابراین بعید نیست که آینده احتمالی جهان از سوی آنان رقم بخورد.

با این اوصاف، آنچه هنوز هم ابهام دارد، شکل و شمای حکومت جهانی است که هام، سعی می‌کند آن را روشن سازد. او برای به تصویر کشیدن حکومت جهان‌شمول، اذهان را متوجه هسته‌های آن می‌کند که هم اکنون در منظومه سازمان ملل متحد فعال هستند. وی مجمع عمومی را به یک پارلمان جهانی تشبیه می‌کند که می‌توان نمایندگان آن را بر مبنای حد نصاب آراء، انتخاب کرد. همین طور قانون اساسی کرهٔ خاکی را مدون کرد و دادگستری بین‌المللی را تبدیل به قوه قضائیه کرد و دبیرخانه سازمان ملل را با شورای اقتصادی و اجتماعی ادغام ساخت و به سمت و سوی قوه مجریه سوق داد. یونسکو می‌تواند جایگزین بخش فرهنگی، آموزشی و علمی قرار گیرد. UNEP^۱ در خصوص حفاظت از محیط زیست فعال شود. سازمان بین‌المللی کار به امور امنیت کار و اجتماعی بپردازد... سازمان بهداشت جهانی به بهداشت عمومی مشغول گردد. بدینسان سازمان‌ها از طریق یک ستاد چند فرهنگی اداره شوند که مسائل و اختلافات به حداقل کاهش یابد. لذا با ایجاد ستاد چند فرهنگی می‌توان آنها را تقلیل داد و در نهایت برای جلوگیری از نفوذ اقویا، می‌توان تصمیمات را در پارلمان جهانی بر اساس آراء ۸۵٪ اتخاذ کرد (هام، ۲۰۰۷: ۱۰-۱). در مقابل فلورینی، دورنمای دولت جهانی بر مبنای سازمان‌های بین‌المللی را نامطلوب می‌داند. او معتقد است که تاریخ خونین قرن بیستم بیشتر برانگیخته از عملکرد ناشایسته سازمان‌های یاد شده است و همهٔ معضلات سده اخیر، از روابط سلسله‌مراتبی قدرت‌های موجود که نمود آن شورای امنیت است، مایه می‌گیرد. بنابراین، اگر دولت جهانی را بر پایهٔ این گونه سازمان‌ها قرار دهیم، بشریت با کابوس اقتصادی و سیاسی مواجه خواهد شد. وی استدلال می‌کند که ما همواره به دولت به‌عنوان یک نهاد ماندگار نیازمندیم. با این حال در عمل، این دولت‌ها نیستند که تصمیم‌گیری می‌کنند، این حکومت‌ها هستند که صاحب عزم و اراده هستند، لذا با گذار به یک دولت جهانی می‌توان حکومت‌ها را در زیر یک سقف پارلمانی جهانی جمع کرد و از طریق تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک در مورد سیاست‌های گوناگون به توافق رسید^(۶). بنابراین با این چشم‌انداز می‌توان به دلایل توجیهی دموکراتیک بودن حکومت جهانی پرداخت.

دلایل توجیهی دموکراتیک بودن حکومت جهانی

اگر از نظر معرفت‌شناسی، این ادعای معروف «لوین» را که بشریت به شکلی لنگان^۱ به سوی اخلاق دنیوی^۲ می‌رود (لوین، ۱۹۹۵: ۳۱۵)، بپذیریم و تحصیل را اساسی‌ترین زمینه‌ساز اخلاق یاد شده بدانیم و بالاخره به نتایج پژوهش‌هایی که در آمریکای لاتین در مورد رابطه تحصیلات و دموکراسی مبنی بر اینکه حامیان رژیم یاد شده، افراد تحصیل کرده هستند، باور داشته باشیم، آن وقت می‌توان استدلال کرد که با روند روزافزون تحصیل در بین مردم، دموکراسی رو به افزایش خواهد گذاشت (بارون، ۲۰۰۶: ۳۹). این روند هر چند بدون بحران نخواهد بود، بحران‌های آن از طریق دموکراسی حل و فصل خواهد شد. چنان که برخی از متفکران بر این عقیده هستند که بحران دموکراسی از کم و کاستی‌های آن ناشی می‌شود. بنابراین، برای رفع بحران، بایستی به دموکراسی بیشتر متوسل شویم؛ آلترمن^۳ با تکرار گفتمان معروف جان دیو^۴ که گفته بود، درمان بیماری مزمن دموکراسی^۵، بسط و گسترش دموکراسی است، تلاش می‌کند که به نهادهای ایالات متحده آمریکا هشدار دهد که در اخذ تصمیمات در حوزه‌های مختلف سیاسی نیز دموکراتیک عمل کنند^(۶). علاوه بر این مایر در خصوص رفع بحران دموکراسی پیشنهاد گسترش دامنه آن به فراتر از مرزهای ملی را مطرح می‌کند (آلترمن، ۱۹۹۴: ۶۳). شاید به همین دلیل ایالات متحده آمریکا در سیاست خارجی، سعی می‌کند از جنبش‌های دموکراتیک در سرتاسر جهان حمایت کند. حتی به همین مناسبت سازمانی وقفی در آمریکا به فعالیت پرداخته است (ساکولوسکی، ۱۹۹۱: ۹۷-۸۱) با این اوضاع به نظر نمی‌رسد که قدرت‌های هم‌پیمان آمریکا به سادگی از ظهور فاشیسم استقبال کنند و آنچه به‌عنوان علایم فاشیسم دیده می‌شود، یا از رسوبات ماقبل مدرنیته است یا از جلوه‌های خود دموکراسی و دموکراتیزه کردن فرهنگ است. در هر حال به نظر می‌رسد که دموکراسی بر اساس توجیهات ذیل، برای اداره حکومت جهانی مورد پذیرش قرار گیرد.

۱. **حفظ امتیازات موجود:** تنها در نظام‌های مردم‌سالاری است که تمایزات موجود بین طبقات، اقشار، گروه‌ها و... حفظ می‌شود؛ زیرا آزادی شرط بقای این‌گونه سیستم‌هاست که در آن حرمت به حریم ضروری است. لذا حذف برتری‌ها به وضوح حرمت شکنی است که حکومت‌های دموکراتیک با تمام قوا با آن برخورد می‌کنند. همچنین انتظارات اکثر مردم از حکمرانان در جهت تقویت وضع موجود عمل می‌کند؛ زیرا آنان، عمدتاً از گردانندگان امور به جز صلح، خلع

1 Haltingly

2 Secular Ethic

3- Alterman

4- John Dew

5- The Ailments of Democracy

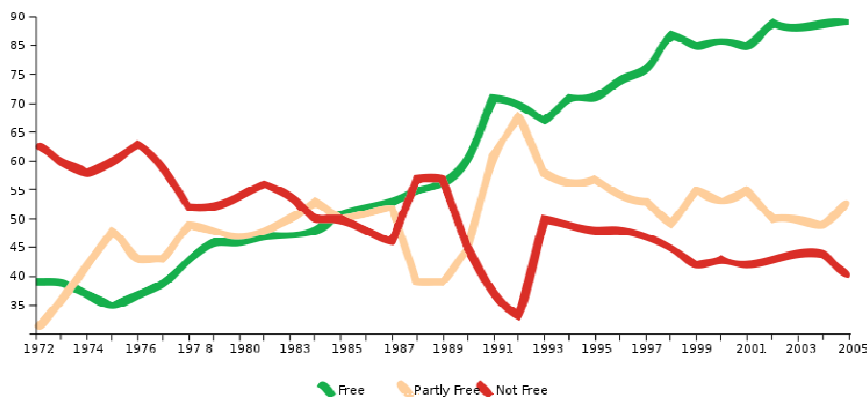
صلاح، امنیت، حمایت از زندگی طبیعی، حفظ سلامتی و تقویت حقوق بشر برای همهٔ آحاد، شفافیت، مشارکت در تصمیمات اساسی زندگی خود که به گونه‌ای در زندگی آنها تأثیرگذار است، چیز دیگری مطالبه نمی‌کنند. در یک کلام آنها دموکراسی می‌خواهند (هام، ۲۰۰۷: ۱۲-۱). شاید بسترسازی کنوانسیون اروپایی آرهوس^۱، از سال ۱۹۹۸ به این سو، برای مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها از این منظر قابل توجه باشد. از قرار معلوم در نشست ۲۰۱۰، جهت پایان‌دهی به رانت اطلاعاتی، مشارکت عموم در خط مشی‌سازی اقتصادی اروپا، آزاد خواهد شد که به نظر می‌رسد این امر به جز مشروعیت بخشیدن به حفظ امتیازات، پیامد دیگری نخواهد داشت. درواقع کسی از اطلاعات اقتصادی بهره خواهد برد که امکانات آن را داشته باشد. با این وصف از آنجا که، دموکراسی‌ها از یک سو بر خلاف مزیت موجود افراد عمل نمی‌کنند و از سوی دیگر اگر ابعاد جهانی یابند، این بار رقابت بر سر دستیابی به رهبری جهانی امکان‌پذیر می‌شود؛ لذا مخالفت با آن از سوی اکثر جهانیانی که با دموکراسی اداره می‌شوند، چندان عقلایی نیست. مثال بارز آن معاهده لیسبون است که در کشورهای متعاهد اتحادیه اروپا به غیر از ایرلند پذیرفته‌اند که دولت-ملت را حذف کنند و به جای آن ایالات متحده اروپا^۲ را که به گونهٔ دموکراتیک مدیریت خواهد شد، جایگزین کنند (جونز، ۲۰۰۸: ۴-۱) و بدین وسیله به رویکرد کارکردگرایی جدید^۳ که از همگرایی کشورهای اروپایی، تحت سیطره یک حکومت و یک دولت، دفاع می‌کند، تحقق بخشند.

۲. پسند عمومی از دموکراسی: شکی نیست که دموکراسی با یک روند روزافزون، تبدیل به یک ارزش جهانی در عرصهٔ ادارهٔ کشورها می‌شود؛ هم‌اکنون خیلی از ممالک غیر دموکراتیک یا خود را مردم‌سالار می‌نامند که بیانگر بهادهی به این نوع رژیم‌ها است یا اینکه لاقلاً به یکی از شاخص‌های بنیادی آن، یعنی انتخابات دوره‌ای متوسل می‌شوند که نمود دیگری از اهمیت گستردهٔ آن است. در عمل نیز اکثر کشورهای توسعه‌یافته، یعنی مجموعهٔ OECD و خیلی از جوامع در حال توسعه یا دموکراتیک هستند یا در راه دستیابی به آن تقلا می‌کنند (آدنن، ۲۰۰۳: ۱۲-۱). حتی پیش‌بینی می‌شود که در آیندهٔ نزدیک چین از الگوی دموکراسی پیروی کند؛ بر اساس مطالعات گیلی^۴، این کشور در سال‌های ۲۰۲۰، ۲۰٪ از درآمد ناخالص جهان را به خود اختصاص خواهد داد که یکی از پی‌آمدهای آن، نزدیک شدن چین به کشورهای دموکراتیک است.^(۸) علاوه بر این تخمین زده می‌شود که در کشور چین، پتانسیل چشمگیری درگرایش به دموکراسی هست؛ بدین شرح که در سال‌های ۱۹۴۹، حزب کمونیست، کشور را با یک قانون

1. Aarhus
2. United State of Europe
3. Neo-functionalism
4. Gilley

اساسی لیبرال به دست گرفت و قول دموکراسی به مردم داد که به تبع آن، میلیون‌ها چینی که ترک وطن کرده بودند به موطن خود بازگشتند که چین نوین را بسازند (جیلی، ۲۰۰۴: ۳). تا سال ۱۹۵۴، قوه مقننه محلی را مردم با شیوه دموکراتیک انتخاب می‌کردند و جنبش دموکراسی خواهی که در سال ۱۹۸۹ در میدان تیان آن من^۱ سرکوب شد، نشان‌دهنده خواست مردم سالاری در چین است که با ورود این کشور به دموکراسی، جوامع اقماری آن نیز تحت‌الشعاع قرار خواهند گرفت (همان). در جوامع سوسیالیستی سابق نیز، فعالیت‌های دموکراتیک در حال رشد و نمو هستند؛ مندلسون^۲، سازمان‌های غیر دولتی را ابزارهای دموکراسی می‌داند که هم‌اکنون به وسیله کمک‌های آموزشی گروه‌های غربی، سازمان می‌یابند و روز به روز شمار آنها بیشتر می‌شود و این سازمان‌ها به راحتی می‌توانند با سازمان‌های غیردولتی غرب در تماس باشند و اندیشه‌های آنها را در مورد دموکراسی به این مناطق انتقال دهند و سبب گسترش مردم‌سالاری گردند (مندلسون، ۲۰۰۳: ۲۳۳). چنان که در نمودار زیر مشاهده می‌شود خطوط منحنی دموکراسی، نیمه دموکراسی مرتب سیر صعودی دارند و برعکس جهت‌گیری خط استبدادی رو به نزول است.

Freedom in the World 1972-2005 Country Rankings



منبع: ویکی پدیا

حال چنانچه دولت‌های ملی در سرتاسر جهان، راغب الگوی سیاسی همگن باشند، همگرایی در بین آنها به آسانی صورت می‌گیرد که مصداق عینی آن کشورهای دموکراتیک اتحادیه اروپا است که در مراحل نهایی وحدت اروپا هستند.

۳. آمار و ارقام دموکراتیک و اهمیت آن در اقلان: صرف نظر از مباحث ایدئولوژیک و نگرش‌های ارزشی، در اینکه دموکراسی‌ها ستیز سیاسی را قانونمند می‌کنند نمی‌توان تردید کرد.

1. Tianenmen
2. Mendelson

یکی از مبانی این رژیم‌ها، دستیابی به صلح است که توانسته آن را در بین رقبا، در جوامع دموکراتیک تأمین سازد. ولی راز این توفیق در تحلیل نهایی در شگردهای آماری نظام‌های مردم‌سالاری نهفته است. بدین شرح که یکی از شاخص‌های بنیادی دموکراسی آراء اخذ شده است که نتایج را مشخص می‌کند و آنکه، کمتر از طرف مقابل رای گرفته است، شکست خود را می‌پذیرد و قبول می‌کند که هنوز در بین مردم آنچنان طرفداری ندارد و بدین وسیله قانع می‌شود. بنابراین، اگر در سطح کره خاکی رقابت بر سر حکومت جهانی صورت گیرد، آن کسی حرف آخر را خواهد زد که طرفداران بیشتری داشته باشد و نتایج آماری انتخابات است که مخالفین را ناچار می‌سازد از ایجاد تنش دوری کنند و به فعالیت‌های زیرزمینی وارد نشوند و منتظر انتخابات بعدی گردند و بدینسان یک آشتی سیاسی و گذار مسالمت‌آمیز و دور از انقلابات سیاسی روند حاکم می‌شود. تردیدی نیست که این الگوی نیز تمام عیار، کامل و بدون عیب و نقص و عاری از مشکلات نخواهد بود؛ زیرا این چنین الگویی به‌طور ذاتی با یک رشته آشفتگی‌ها، آمیخته است؛ چون موضوعی است که با انتخاب صاحبان ثروت و قدرت مرتبط است و توجیه و پذیرشش برای آنان سخت و دشوار است. وینستون چرچیل^۱ مدعی بود که دموکراسی در سطح ملی بدترین شکل حکومت است؛ چرا که موجب می‌شود فقرا در کنار اغنیا قرار گیرند و اجازه می‌دهد که تهی‌دستان نیز در امور سیاسی مشارکت داشته باشند (فلورینی، ۲۰۰۳: ۹-۲۰۸). همین مشکل برای دموکراسی جهانی نیز قابل پیش‌بینی است، اما چاره دیگری برای ایجاد وفاق عمومی در سطح جهان وجود ندارد. بنا به ادعای هام در پیش‌روی جهانیان، صرفاً دو گزینه وجود دارد که یکی از آنها جنگ و دیگری دموکراسی جهانی است. او تأکید می‌کند که بشریت باید مسیری که به سوی دموکراسی جهانی ختم می‌شود، سنگ فرش^۲ کند و در غیر این‌صورت به جز جنگ جهانی گزینه دیگری وجود ندارد (هام، ۲۰۰۷: ۱۰).

نتیجه‌گیری

تغییرات تدریجی در همه‌ی عرصه‌های طبیعی و اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره، در زندگی بشری ملموس و مشهود است. بشر زمانی بدون دولت و دور از مرزبندی‌های طبیعی و مصنوعی به سر می‌برد و در مرحله‌ای بر اساس مقتضیات به دموکراسی قبیله‌ای، دولت شهرها و امپراتوری‌ها، جهت اداره متوسل شد و زمانی رسید که نیاز به دولت-ملت پیدا کرد. لیکن با کمی تأمل و تعمق در روند ابداع سازمان سلطه، می‌توان گفت که کارگزاران امور، بیشتر عمل‌گرا بودند و نوع نهاد دولت را تا جایی که به احتیاجات آنها پاسخ می‌داد، به کار می‌گرفتند. با توجه به تحولات دهه‌های اخیر در محدوده کارکرد دولت‌های ملی این احتمال بعید نیست که

1. Winston Churchill
2. Paving

گرداندگان امور از نو دستاورد این چهار سده را بازنگری کنند. با این تأکید که زندگی گروهی در تحلیل نهایی توأم با تضادهای منافع است و یگانه شیوه مسالمت‌آمیز در حل و فصل آن، دموکراسی سیاسی است که به همه گروه‌ها امکان مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی را می‌دهد و نظر بر اینکه آمار و ارقام نشان‌دهنده استقبال از این الگو در طیف گسترده جهانی است، به این سبب گذار به دموکراسی جهانی ضروری است.

پی‌نوشت

۱. ر.ک باریبه، ۱۳۸۶.
۲. ر.ک هانتینگتون، ۱۹۹۶.
۳. ر.ک اسکروتن، ۲۰۰۲.
۴. ر.ک کروبر، ۱۹۵۲: سایت ویکی پدیا.
۵. ر.ک مک‌گری، ۱۹۹۲.
۶. ر.ک فلورینی، ۲۰۰۳.
۷. ر.ک آلترمان، ۱۹۹۸.
۸. ر.ک جیلی، ۲۰۰۴.

باربیه، موريس (۱۳۸۶) مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، آگه.

- Aarhus convention; http://en.wikipedia.org/wiki/Aarhus_convention
- Adnan.H.Ahmad, Globalization, <http://www.freewebs.com/ahmadadnan/politica/globalization.htm>
- Alderson S.Arthur(2004) "Explaining the Upswing in Direct Investment : A Test of Mainstream and Heterodox Theories of Globalization", Social Forces, vol.83, No.1
- Bariguglio, Michael; Global Dominance/ GlobalResistance; http://www.michaelbriguglio.com/Global_Dominance/Global_Resistance-pdf
- Vogler M. Carolyn(1985) The Nation- State: The Neglected Dimension of Class, Cower Publication, England.
- Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic. Religious or Linguistic Minorities.htm
- Donald J.and Rattansi , Ali, (eds)(1992)Race, Culture and Difference, London , Sage.
- U.S. Migration A Theoretical, Empirical and Policy Analysis, AJS, Vol, 102, No.4
- Falk A.Richard(2004) The Declining World Order: Americas Imperial Geopolitics , Routledge, New York and London.
- Florini, Ann(2003)The Coming Democracy: New Rules for Running a New World, Island Press
- Gilley. Bruce(2004)China's Democratic Future; How it will Happen and Where it will Lead, Columbia University Press, New York.
- Gottlieb, Gidan(1994) "Nations Without State", Foreign Affairs, V.73, No.3
- Hall, S(1982) Culture and State, in Open University The State and Popular Culture. Milton Keynes, Open University Press.
- Hamm, Bernd(2007) Democracy in The Light of Globalization, http://www.globalpolicy.org/globalize/politics/2007/0219global_democracy.pdf
- Halliday C. Terence and Carruthers G. Bruce(2007) " The Recursivity of Law: Global Norm Making and National Lawmaking in the Globalization of Corporate Insolvency Regimes, AJS, Vol.112, No.4
- Hechter, Micheal, 2004 "From Class to Culture". AJS.V.110, No.2 , Chicago University press.
- Hertz H, John, 1961, " The Rise and Denise of Territorial State" , in International Politics and Foreign Policy (ed). James N. Rosenau, (New York: Free Press)
- Jones, Philip(2008) The End of The Nation States of Europe.http://www.the_truth_seeker.co.uk/article.asp?ID=8720
- Kay, Tamara(2005) " Labor Transnationalism and Global Governance: The Impact of NAFTA. On Transnational Labor Relationships in North America", AJS, Vol. 111, No.3
- Kohn, Hans(1965) Nationalism, Its Meaning in History, Reved (Princeton, N.J, Von Nostrand)
- Krober A.L. and C. Kluchohn(1952) Culture, A Critical Review of Concepts and Definitions, Random House Vintage New York
- Kuipers , Saneke(2006) The Crisis Imperative: Crisis Rhetoric and Welfare State Reform in Belgium and the Netherlands in the Early 1990, Amsterdam University Press.
- Lash, Scott(1990) Sociology of Postmodernism, Routledge, London and New York.
- London Summit, <http://www.Londonsummit.gov.uk/en/Summit-aims/timeline-events/Summit-OutComes>
- McGrew A; (1999) "A Globe Society", in, S. Hall, etal.(eds), Modernity and its Futures, Cambridge Polity Press.
- Mclean, Iain(1996) Oxford Concise Dictionary of Politics, Oxford University press.

-
- Mendelson , E. Sarah, and Gleno K. John. (ed)(2003) *The Power and Limits of NGO'S; A Critical Look at Building Democracy in Eastern Europe and Eurasia*, Columbia University Press, New York.
- Opello C. Walter j. and Rosow J. Stephen(1999) *The Nation State and Global Order; A Historical Introduction to Contemporary Politics*, Second Edition, Lynne, Rienner Publishers.
- Our “ Model” of an “ Open Society”: [http: //www.age-of-the-Sage. org /framework-Convention.htm](http://www.age-of-the-Sage.org/framework-Convention.htm)
- Peace of Westphalia: [http: //www.britanica.com/EBchecked/ Topic/641/70/Peace of Westphalia](http://www.britanica.com/EBchecked/Topic/641/70/Peace%20of%20Westphalia)
- Sakolsky, Ron, 1991, " Toward The Creation of a Democratic Culture Policy: A Comparative Analysis of The Alliance for Cultural Democracy(U.S) and Another Standard (U.K), *New Political Science*, N.20, pp: 81-97.
- Scharank, Andrew(2004) “ Ready-to-Wear Development? Foreign Investment, Technology Transfer, and Learning-by- Watching in the Apparel Trade” , *Social Forces*, Vol.83, Np.1.
- Scott J. Samuel(2008) [http: // Samuel j scott.Wordpress.com /2008/10/28/the- future-of-the-nation-state/](http://Samuelj.scott.Wordpress.com/2008/10/28/the-future-of-the-nation-state/)
- The Number of Countries in the World: [http: //geography . about.com/CS/Countries/a/numbercountries.htm](http://geography.about.com/CS/Countries/a/numbercountries.htm)
- Wallersein, Immanuel(1992)*The Collapse of Liberalism* : [http: // Socialistregister.com/files/SR-1992-Walerstein-pdf](http://Socialistregister.com/files/SR-1992-Walerstein-pdf).
- Wimmer, Andreas(2008) “ The Making and Unmaking of Ethnic Boundaries” A Multilevel Process Theory”. *AJS.V.113.No.4*.